

فکر می‌کنید سریال «شکارگاه» می‌تواند مخاطب عام را جذب کند؟

بله قطعاً. بازخوردهایی که من داشتم، نشان می‌دهد که مخاطبان جذب شده‌اند. مخاطب عام از شبکه نمایش خانگی انتظار قصه دارد و «شکارگاه» این قصه را به خوبی ارائه می‌دهد. ریتم خوبی دارد، دیالوگ اضافی ندارد و در هر قسمت مخاطب را غافلگیر می‌کند.



محمد جلیلوند

منتقد سینما و تلویزیون:

«شکارگاه» استانداردِ تازه برای قصه‌گویی

ارزیابی کلی شما از سریال شکارگاه چیست و به نظر شما این سریال چه جایگاهی میان آثار شبکه نمایش خانگی دارد؟

به نظر من، شکارگاه یکی از کامل‌ترین سریال‌هایی است که در سال جاری در شبکه نمایش خانگی منتشر شده. مهم‌ترین دلیل این موفقیت، فیلمنامه‌ای درجه‌یک و درخشان است که نیما جاویدی آن را نوشته؛ فیلمنامه‌ای که از همان قسمت نخست، تفاوتش را با سایر آثار پلتفرمی نشان می‌دهد.

چه عواملی باعث شده‌اند این تفاوت در همان قسمت اول خودش را نشان دهد؟

از همان قسمت اول، مخاطب با شخصیت‌ها آشنا می‌شود و با گره افکنی‌هایی مواجه می‌شود که کنج‌کاوی او را برمی‌انگیزد. اطلاعات به‌درستی کاشته می‌شوند و سریال خیلی زود تماشاگر را جذب خود می‌کند. در قسمت‌های بعدی هم این روند حفظ می‌شود. برخلاف بسیاری از سریال‌های ایرانی که بعد از یکی دو قسمت اُفت می‌کنند، شکارگاه با شیئی ملایم و صعودی ادامه پیدا می‌کند و این یکی از ویژگی‌های تحسین‌برانگیز آن است.

در مورد ساختار دراماتیک اثر چه نظری دارید؟ آیا سریال از نقاط عطف کافی برخوردار است؟

بله، قطعاً. این سریال در هر قسمت دست‌کم دو نقطه عطف دارد که باعث می‌شود ریتم روایت حفظ شود. شخصیت‌ها به‌تدریج و در روند داستان کامل می‌شوند؛ مثل شخصیت میرعطا، همسرش و دخترش سیمین. هرکدام از این شخصیت‌ها گذشته‌ای دارند و داستان‌های فرعی‌ای که در مورد آن‌ها روایت می‌شود، به پربار شدن خط اصلی داستان کمک می‌کند.

داستان سریال بر محور جواهرات سلطنتی قاجار می‌چرخد. به نظر شما فضا و مکان روایت چه نقشی در جذابیت این قصه دارد؟

نکته بسیار جالب این است که نیما جاویدی شکارگاه متروکه‌ای را که محل نگهداری جواهرات است، از یک «مکان» صرف به یک «شخصیت» تبدیل کرده. او جهانی متفاوت و منحصر به‌فرد در دل شکارگاه خلق کرده که با فضای بیرونی کاملاً متمایز است. حتی وقتی آدم‌ها وارد این فضا می‌شوند و آن زنگ خاص به صدا درمی‌آید، حس ورود به دنیایی دیگر به مخاطب منتقل می‌شود. از قسمت دوم به بعد، ارتباط این آدم‌ها با جهان بیرون تقریباً قطع می‌شود و این قطع ارتباط در خدمت تعلیق و تمرکز روایت است.

نظرتان درباره شخصیت پردازی‌ها و شکل‌گیری تدریجی آن‌ها چیست؟

شخصیت‌ها یکی یکی وارد قصه می‌شوند و حضورشان به‌مرور پررنگ می‌شود. مثلاً شخصیت «حشمت» در ابتدا کاملاً فرعی به نظر می‌رسد، اما با پیشرفت داستان، به شخصیتی مکمل و تأثیرگذار تبدیل می‌شود. یا کارآگاه «نامجو» که شخصیتی جذاب و چندلایه دارد، رابطه‌ای در گذشته با سیمین داشته که به غنای درام کمک می‌کند. این شخصیت‌ها به شکلی طراحی شده‌اند که همیشه در خدمت روایت و تعلیق باشند.

به نظرتان مهم‌ترین نقطه قوت سریال چیست؟

بدون تردید، مهم‌ترین نقطه قوت شکارگاه وفاداری آن به شیوه‌ی قصه‌گویی است. این سریال، بیش از هر چیز، یک روایت گر قوی است که می‌داند چه می‌خواهد بگوید و چطور مخاطب را با خود همراه کند.

در مورد کارگردانی نیما جاویدی چه نظری دارید؟

جاویدی در این سریال کارگردانی بسیار خوبی ارائه داده است. نکته قابل توجه اینجاست که او کارگردانی‌اش را به رخ نمی‌کشد. در نگاه اول، ممکن است متوجه حضور پررنگ او نشویم، اما وقتی به جزئیات نگاه می‌کنیم و همه عناصر را کنار هم قرار می‌دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که کارگردانی هوشمندانه‌ای پشت این پروژه وجود دارد. از طراحی صحنه و موسیقی گرفته تا فیلم‌برداری و بازی بازیگران، همه چیز هماهنگ و در خدمت کلیت اثر است.

نظر شما درباره بازی بازیگران چگونه است؟

انتخاب بازیگرها خیلی خوب و درست است. بعد از مدت‌ها، بازی بسیار درخشانی از پرویز پرستویی می‌بینیم. او کاملاً در نقش جاقفاده و حضوری مقتدر دارد. بازیگران جوان‌تر مثل الهام نامی و امیر نوروزی هم در کنار او عملکرد خوبی داشته‌اند. این سریال ترکیبی از نسل‌های مختلف بازیگری را به‌خوبی مدیریت کرده و بازی‌های باورپذیر و هماهنگی از آن‌ها گرفته است.

در پایان، اگر بخواهید یک جمع‌بندی کلی از سریال ارائه دهید، چه می‌گویید؟

شکارگاه سریالی است جذاب و تماشایی که امیدوارم با همین کیفیت تا پایان ادامه پیدا کند. به نظر می‌رسد ساختار آن شبیه به یک مینی‌سریال است و همین موضوع دست فیلم‌ساز را برای یک پایان‌بندی محکم و به‌یادماندنی باز گذاشته است.



مینوخانی

منتقد سینما و تلویزیون:

سریالی تاریخی که تاریخ نمی‌گوید

دیدگاه کلی شما نسبت به سریال «شکارگاه» چگونه است؟

نظر کلی من این است که از منظر فرمی، همه چیز در راستای یک کار تاریخی پیش می‌رود. یعنی طراحی صحنه، لباس، گریم‌ها و بازی‌ها تقریباً در سطح قابل قبولی هستند. به‌لحاظ فرم، کار خوب و قابل قبولی است. از لحاظ کارگردانی نیز احساس می‌کنم همان تأییدی را که قبلاً هم در فیلم «سرخ‌پوست» و هم در سریال «آکتور» به آقای جاویدی داده بودم، در این اثر هم به‌جا است. یعنی احساس می‌کنم که کارگردان توانمندی هستند و اینجا هم همان حس را دارم. به جزئیات به‌خوبی دقت شده و همه چیز با دقت جلو می‌رود. حتی معتقدم پالت رنگی‌ای که انتخاب کرده‌اند نیز بسیار چشم‌نواز و خوب از کار درآمده است. بنابراین به لحاظ فرم، می‌توان گفت با یک اثر قوی روبه‌رو هستیم.

از نظر محتوایی و میزان تطابق آن با واقعیت‌های تاریخی چطور؟

آنچه که برای من همواره در آثار نمایشی (چه سینمایی و چه سریالی) اهمیت بیشتری دارد، پیوند بین فرم و محتوا است. این دو باید در راستای یکدیگر باشند و همدیگر را تقویت کنند. مسئله‌ای که در اینجا برای من پیش می‌آید، تاریخی بودن این اثر است. ببینید، این سریال غیر از ارجاعاتی که به دوره قاجار می‌دهد، هنوز نتوانسته برای من روشن کند که دقیقاً چه روایتی از آن دوران را می‌خواهد بازگو کند.

من معتقدم که یک اثر تاریخی باید به مخاطب کمک کند که بتواند به‌جای خواندن یک یا چند کتاب حجیم،

با تماشای این اثر نمایشی شناخت نسبی‌ای از آن دوره تاریخی به‌دست آورد.

دیدگاه شما درباره شباهت‌های ظاهری و شاخصه‌های بصری «شکارگاه» نسبت به دیگر آثار کارگردان چیست؟

فارغ از اینکه شنیده‌ها و تحلیل‌ها حاکی از آن هستند که شباهت‌هایی بین «سرخ‌پوست» و «شکارگاه» وجود دارد، از جمله شباهت مکانی بین زندان در «سرخ‌پوست» و شکارگاه در این سریال، باید گفت که این‌ها در لایه اولیه قابل مشاهده هستند. اما آنچه برای من اهمیت دارد، پاسخ به این پرسش است که این سریال دقیقاً در کدام برش تاریخی ساخته شده و می‌خواهد چه چیزی را به مخاطب منتقل کند؟

جنبه‌های اخلاقی داستان «شکارگاه» چه جایگاهی در روایت کلی آن دارند؟

نکته دیگری که منتظرم در قسمت‌های آینده بیشتر درباره‌اش واکاوی شود، مسئله روابط اخلاقی در این سریال است. آقای پرویز پرستویی در نقش یک سرهنگ دوره قاجار ایفای نقش می‌کنند. خانواده او، شامل پسرها و دختران، همه با فنون رزمی و نظامی آشنا هستند. اما خیلی زود در سریال می‌بینیم یکی از پسرها معتاد است و با اولین نگاه به پری وارد یک رابطه می‌شود. از سوی دیگر، دختر خانواده که خانم الهام نامی نقش (سیمین) را ایفا می‌کند، با آن شجاعت و قدرت در سکانس‌های ابتدایی، خیلی زود با بهادر وارد رابطه می‌شود؛ آن‌هم با نگاهی که در شأن او نیست.

در همین حال، موضوعاتی مانند شراب‌خواری نیز در سریال وجود دارد که این روزها در بسیاری از سریال‌ها رایج شده است. نمی‌گویم این امور در آن دوران تاریخی یا در میان آن شخصیت‌ها وجود نداشته، اما این حجم از پرداختن به این مسائل باعث می‌شود تا مسائل اصلی سریال تحت الشعاع قرار بگیرند.

نماد «تاج» چه معنایی در بستر داستان پیدا می‌کند و چگونه در روایت برجسته می‌شود؟

اگر تصور کنیم که «تاج» نماد قدرت است و قرار است از آن محافظت شود، این افراد که درگیر مسائل اخلاقی هستند چگونه می‌خواهند از آن حفاظت کنند؟ در ظاهر، «تاج» جسمی فیزیکی است که باید حفظ شود. اما در لایه‌های زیرین، منظور از «تاج»، حفظ تاج پادشاهی و استمرار آن است. حال پرسش اینجاست که این قدرت قرار است در دست چه کسانی باقی بماند؟

در ادامه سریال می‌بینیم که هرکدام از اعضای این خانواده، که قرار است از تاج محافظت کنند، خودشان با ضعف‌ها و آسیب‌های اخلاقی درگیرند: پسر معتاد، پدر خودخواه، پسر بزرگ که دنبال اعاده اِرت است و با همسر پدر درگیری دارد، دختر خانواده که وارد رابطه‌ای پنهانی با باغبان می‌شود (درحالی‌که ما می‌دانیم او باغبان نیست) و...

آیا قرار است چنین افرادی، که حتی نگاه خود را نمی‌توانند حفظ کنند، از قدرت پادشاهی حفاظت کنند؟ شاید آقای جاویدی

دقیقاً می‌خواهد همین مسئله را بگوید؛ اینکه «تاج» اکنون در دست کسانی است که لیاقت آن را ندارند.

چه اشتراک‌هایی میان سبک کارگردانی و مضمون «شکارگاه» با آثار پیشین نیما جاویدی به چشم می‌خورد؟

شباهت‌هایی بین سریال «شکارگاه» و فیلم «سرخ‌پوست» وجود دارد؛ هر دو در یک مکان مشخص روایت می‌شوند، هر دو یک مقطع تاریخی خاص را مد نظر دارند و در هر دو، قرار است از یک چیز مهم محافظت شود. بنابراین، می‌توان گفت مولفه‌های مشترک یا استمرار در نگاه آقای جاویدی را در این دو اثر (یکی سینمایی و یکی سریالی) می‌توان مشاهده کرد.

من سریال «آکتور» را هم قبلاً دیده بودم. در هر قسمت از آن شامل داستانی بود که شخصیت‌ها با بازی در یک نمایش، مشکل فردی را حل می‌کردند. شاید آکتور مولفه‌هایی با این اندازه شبیه به این سریال را نداشت، اما این دو اثر («سرخ‌پوست» و «شکارگاه») به‌لحاظ زمانی و محتوایی به‌هم نزدیک‌ترند. به‌ویژه آنکه در هر دو، مکان و ساختار تقریباً مشابه‌اند؛ یک موقعیت بسته، یک قدرت در معرض تهدید و یک فضای تاریخی.

اما در نهایت، این‌ها فقط مؤلفه‌های ظاهری هستند. مهم آن است که اثر بتواند از نظر محتوایی بگوید چرا این مقطع تاریخی را انتخاب کرده و در نهایت قرار است به چه هدفی برسد.

در یک عبارت کوتاه، «شکارگاه» را چگونه توصیف می‌کنید؟

یک سریال تاریخی است که به من شناخت تاریخی نمی‌دهد؛ هرچند اجزای آن تاریخی هستند.

در ساختار کلی و ریتم روایی سریال، چه ویژگی یا نکته‌ای برای‌تان برجسته بود؟

یک نکته جالب که شاید اندکی مغایر با روند معمول سریال‌سازی باشد، این است که در هر قسمت، موضوعی که در ابتدا مطرح می‌شود، در پایان همان قسمت به سرانجام می‌رسد. یعنی تعلیقی که ایجاد می‌شود، همان‌جا پاسخ داده می‌شود.

در حالی که یکی از دلایلی که سریال‌ها از منظر روان‌شناختی دنبال می‌شوند، همین تعلیق‌های پایان‌باز هستند. تعلیق‌هایی که مخاطب را در یک لحظه حساس نگه می‌دارند تا قسمت بعدی را با اشتیاق دنبال کنند.

آقای جاویدی در روایت خود، تعلیق ایجاد می‌کند، اما همان‌جا در پایان قسمت، به آن پاسخ می‌دهد. البته این به آن معنا نیست که مخاطب نخواهد قسمت بعدی را ببیند. وابستگی روان‌شناسانه همچنان وجود دارد، اما بسیاری از سریال‌ها در نقطه‌ای بسیار حساس، مخاطب را رها می‌کنند تا او منتظر بماند.

در این اثر، انگار دو خط موازی وجود دارد: از یک سو، هر گره‌ای که ایجاد می‌شود، در پایان همان قسمت باز می‌شود؛ از سوی دیگر، مسئله اصلی سریال، یعنی سرنوشت تاج، همچنان باقی است و مخاطب را با خود به قسمت‌های بعدی می‌کشاند. این ساختار شبیه همان چیزی است که در سریال «آکتور» نیز وجود داشت؛ آن‌جا هم هر قسمت داستان خودش را داشت، ولی خط اصلی دنبال می‌شد.

